

افسر دگی

من کی بودم حال روزگارم ببین
با خس و خاشاک سر و کارم ببین
هرکس و ناکس امر گشته است
کافر بی دین با دارم ببین
بی وطن گشتم به ملک دیگران
از غمش این زخم افگارم ببین
خنده بر لب از تظاهر آمده
اینچنین هر یک وطن دارم ببین
خشیره کاری پیشه هر خارجی
نزد دوستان لاف بسیارم ببین
موتر لوکس و مایل منگری
صبح تا شام حالت زارم ببین
از بزرگ تا خرد نباشد مستریح
در پرکتیک کار دلدارم ببین
روز در کار شب به تشویش بگذرد
تا سحر این چشم بیدارم ببین
عزتی داشتم به نزد مردم
حالت امروز رنجبارم ببین
فخر من هر جا به نام میهنم
در دیار غیر دل پارم ببین

از قضا باینند (ظریف) افسردگی
با صبوری شکر بسیارم ببین